

تقلید کور کورانه؛ آفت دینداری

amiramin809@gmail.com

حسن آخوندی / دانش‌پژوه دکتری تفسیر جامعه المصطفی العالمیه

پذیرش: ۹۷/۴/۱۷

دریافت: ۹۶/۱۲/۹

چکیده

زندگی انسان همواره در طول تاریخ با رجوع غیرمخصص به متخصص عجین بوده است؛ چیزی که عقل بدون واسطه به آن حکم می‌کند. و شرع مقدس نیز آن را امضا کرده است. همچنین، بزرگ‌ترین آفات دینداری تقلید کور کورانه است که مصیبت‌های بزرگی در طول تاریخ به وجود آورده است. این مقاله به روش تحلیلی - توصیفی به بررسی اقسام تقلید و بیان ویژگی‌های صحیح و ناصحیح آن، با معیار قرآن و روایات می‌پردازد. از بررسی قرآن و روایات به دست می‌آید که مقصود از تقلید ممنوع، تنها تقلید کور کورانه از محیط، و عادت ابناء و اجداد نیست، بلکه تقلید جاهل از عالم و رجوع عامی به فقیه، بر دو قسم است: ممنوع و مشروع. عدم بلوغ فکری، شخصیت‌زدگی، گذشته‌نگری و شخصیت‌گرایی، علاقه شدید به نیاکان و پیشینیان، و تعصب و گروه‌گرایی، از عوامل و انگیزه‌های تقلید کور کورانه می‌باشد.

کلیدواژه‌ها: قرآن، تقلید کور کورانه، دین، آفت دینداری.

مقدمه

دین زیباترین جلوهٔ رحمانیت حق برای هدایت نوع بشر است و دینداری، رویکرد به این رحمانیت و سیر در مسیر هدایت است. دین نقشه راهی است که انسان را به سعادت دنیا و آخرت می‌رساند. از آنجاکه در مسیر دینداری مردم، پیوسته موانعی آشکار و پنهان به صورت آفات دینداری ظهور می‌کند، ضرورت و اهمیت پژوهش درباره تقلید کورکورانه روشن می‌شود. سؤالات پژوهش عبارتند از: تقلید چیست؟ اقسام آن کدام است؟ آیا تقلید اقسام درست و نادرست دارد؟ آیا تقلید جاهل از عالم، به طور مطلق صحیح است؟ معیار درستی تقلید، از نظر قرآن و سنت چیست؟ انواع تقلید ناصحیح و عوامل و انگیزه‌های آن کدامند؟

دین الهی، در ماهیت و ذات بی‌عیب و نقص است. خطا، اشتباه و آفت، به نوع رویکرد بشر به دین، فهم و عملکرد، و شیوه دینداری انسان‌ها بازمی‌گردد. قرآن کریم، به این نکته این‌گونه اشاره می‌کند: «ذَلِكَ الَّذِي نُتَقِّمُ» (روم: ۳۰). این است آیین استوار.

اسلام به ذات خود ندارد عیبی

هر عیب که هست از مسلمانی ماست

آفت عرضی است آنچه را که با آن برخورد کند، فاسد می‌کند (فیومی، ۱۴۱۴ق، ج ۲، ص ۲۹). در هر حوزه و قلمرویی، اگر بتوان وجهی «آرمانی» و «بایدی» به تصویر کشید، عدم دستیابی بدان و یا چالش بین «هست» و «باید»، به نوعی آسیب شمرده می‌شود. پس علت عدم دستیابی به آن وجه آرمانی، یا مانع دستیابی به آن، «آفت» شمرده می‌شود.

«تقلید» در لغت از قَلَد (بر وزن قَلَس) تأییدن است و قِلَادَه، یعنی هر چیز تأییده‌ای است که به گردن بندگان از ریسمان باشد یا نقره یا چیز دیگر (همان، ج ۲، ص ۵۱۲؛ راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق، ص ۶۸۲) و از آن است تقلید در دین (ابن منظور، ۱۴۱۴ق، ج ۳، ص ۳۶۷). همان‌گونه که مردم در تمام اموری که تخصص و اطلاع ندارند، به اهل اطلاع مراجعه می‌کنند و از آنها پیروی می‌نمایند (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج ۱۰، ص ۹). تقلید در اصطلاح اهل علم، پذیرفتن قول دیگری است، بدون دلیل (طریحی، ۱۳۷۵، ج ۳، ص ۱۳۲). البته به کار بردن «رجوع غیرمتخصص به متخصص»، به جای «تقلید» درست‌تر است. زندگی انسان پر است از رجوع غیرمتخصص به متخصص، و این چیزی است که عقل بدون واسطه به آن حکم

می‌کند، و شرع مقدس نیز آن را امضا کرده است. پیروی جاهل از عالم، غیرمتخصص از متخصص، و عامی از فقیه، از لوازم آموزش و تربیت، و هدایت و رشد و کمال است. البته پیروی و تقلیدی که از روی تعقل و اندیشه و بصیرت باشد، در منطق دین الهی جایی برای تقلید کورکورانه و بدون اندیشه نیست، تقلید بر دو قسم است: ممنوع و مشروع. یک نوع تقلید است که به معنای پیروی کورکورانه از محیط و عادت است که البته ممنوع است و آن همان است که در آیهٔ قرآن به این صورت مذمت شده است: «أَنَا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَأَنَا عَلَىٰ آثَارِهِم مُّقْتَدُونَ» (زخرف: ۲۳)؛ ما پدران خود را بر یک راهی یافته‌ایم و خود نیز به آثار آنان اقتدا می‌کنیم. مقصود از تقلید ممنوع، تنها تقلید کورکورانه از محیط و عادت آباء و اجداد نیست، بلکه همان تقلید جاهل از عالم و رجوع عامی به فقیه بر دو قسم است: ممنوع و مشروع. اخیراً از بعضی مردم، که در جست‌وجوی مرجع تقلید هستند، گاهی این کلمه را می‌شنوم که می‌گویند، می‌گردیم کسی را پیدا کنیم که آنجا «سر بسپاریم». تقلیدی که در اسلام دستور رسیده، «سرسپردن» نیست؛ چشم باز کردن و چشم بازداشتن است. تقلید اگر شکل «سرسپردن» پیدا کرد، هزارها مفاسد پیدا می‌کند» (مطهری، ۱۳۷۲، ج ۲۰، ص ۱۷۳).

تقلید در دین هم اگر کورکورانه باشد، و با تعطیل کردن اندیشه و تفکر به سرسپردگی و مرید و مرادبازی بیانجامد، موجب گمراهی و خرابی دین خواهد شد، و از بزرگ‌ترین آفات دینداری به‌شمار می‌رود، و همان چیزی است که مصیبت‌های بزرگی در طول تاریخ به وجود آورده است؛ زیرا اگر کسی اندیشیدن را تعطیل کند، و هرچه مقلد و مرادش بگوید بپذیرد، عقل و فطرتش را در تاریک‌ترین حجاب‌ها قرار داده است. امیرمؤمنان علیؑ در کلام حکیمانه‌ای فرموده‌اند: «النَّاسُ ثَلَاثَةٌ: فَعَالِمٌ رَبَّانِيٌّ وَمُتَعَلِّمٌ عَلَىٰ سَبِيلِ النَّجَاةِ وَهَمَّجٌ رَعَاغٌ يَمِيلُونَ مَعَ كُلِّ رِيحٍ» (نهج البلاغه، ۱۴۱۴ق، حکمت ۱۴۷؛ امامی و آشتیانی، ۱۳۷۹، ص ۲۷۸)؛ مردم سه گروه هستند: اول علمای الهی، دوم دانش‌طلبانی که در راه نجات دنبال تحصیل علمند، و سوم احمقان بی‌سروپا که دنبال هر صدایی می‌دوند و با هر بادی حرکت می‌کنند.

شأن و هدف دین، مخالفت با کوری و نادانی، و ایجاد بصیرت و دانایی، و دعوت به گام نهادن در مسیر هدایت و رشد است. دعوت به پیروی از حق هم، براین اساس است: «قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُو إِلَىٰ

شده، و شأن دینداری که بر پایه پیروی آگاهانه است، به شدت آفتزده گشته، و دینداری آسیب اساسی می‌بیند، و زمینه‌ای می‌شود که با بی‌تقوایی بزرگان قوم، مردم در اموری به اطاعت مخلوق کشیده شوند که معصیت خالق است. امیرمؤمنان علیؑ می‌فرماید: «لَا طَاعَةَ لِمَخْلُوقٍ فِي مَعْصِيَةِ الْخَالِقِ» (نهج البلاغه، ۱۴۱۴ق، حکمت ۱۶۵؛ امامی و آشتیانی، ۱۳۷۹، ص ۲۸۶) اطاعت مخلوق در معصیت خالق روا نیست (هرگز به خاطر اطاعت مخلوق معصیت خالق مکن). همچنین رسول اکرمؐ فرموده‌اند: «لَا طَاعَةَ لِأَحَدٍ فِي مَعْصِيَةِ اللَّهِ، إِنَّمَا الطَّاعَةُ فِي الْمَعْرُوفِ» (پاینده، ۱۳۸۲، ص ۶۷۷)؛ اطاعت در نافرمانی خدا روا نیست، اطاعت فقط در نیکی است.

امیرمؤمنان علیؑ در رابطه با مصائب و فتنه‌هایی که در تاریخ اسلام به دست معاویه ایجاد شد، در مورد پیروان کور معاویه می‌فرماید: «أَنَاسٌ مِنْ أَهْلِ الشَّامِ الْعُمِّيِّ الْقُلُوبِ، الصَّمِّ الْأَسْمَاعِ، الْكَمَةِ الْأَبْصَارِ، الَّذِينَ يَلْسُونُ الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ، وَيُطِيعُونَ الْمَخْلُوقَ فِي مَعْصِيَةِ الْخَالِقِ» (نهج البلاغه، ۱۴۱۴ق، نامه ۳۳؛ امامی و آشتیانی، ۱۳۷۹، ص ۱۰۲)؛ گروهی از مردم «شام»، گروهی کوردل، ناشنوا و کوردیده، که حق را با باطل مشوب می‌سازند، و در طریق نافرمانی خالق از مخلوق اطاعت می‌کنند.

مسعودی (۳۴۶ هجری)، مورخ معروف اسلامی، درباره پیروی کورکورانہ اهل شام از معاویه و روش حکومتی او مطالبی می‌نویسد که بسیار عبرت‌آموز است:

کار اطاعت و تسلیم شامیان بدانجا رسیده بود که وقتی به سمت صفین می‌رفت، روز چهارشنبه با آنها نماز جمعه خواندند... یکی از اخباریان نقل کرده که به یکی از مردم شام، که به صف خردمندان و صاحب‌نظران آنها بود، گفته بود این ابوتراب کیست که امام او را بر منبر لعن می‌کند؟ «گفت گمان می‌کنم یکی از دزدان ایام فتنه بوده است!»... یکی از دوستان ما که اهل علم بود می‌گفت: در انجمنی درباره ابوبکر و عمر و علی و معاویه سخن می‌گفتیم، و سخنان اهل علم را یاد می‌کردیم، و جمعی از عامه می‌آمدند و سخنان ما را می‌شنیدند. یکی از آنها که از دیگران خردمندتر بود و ریش بزرگتر داشت، روزی به من گفت: «چقدر درباره معاویه و علی و فلان و فلان حرف می‌زنید.» گفتم: «تو در این باب چه نظر داری؟» گفت: «درباره کی؟» گفتم: «درباره علی چه

اللَّهُ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي» (یوسف: ۱۰۸) بگو: این راه من است، من و پیروانم با بصیرت کامل، همه مردم را به سوی خدا دعوت می‌کنیم! «این جمله نشان می‌دهد که هر مسلمانی که پیرو پیامبرؐ است، به نوبه خود دعوت‌کننده به سوی حق است و باید با سخن و عملش دیگران را به راه الله دعوت کند و نیز نشان می‌دهد که «رهبر» باید دارای بصیرت و بینایی و آگاهی کافی باشد، وگرنه دعوتش به سوی حق نخواهد بود» (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج ۱۰، ص ۹۵).

در منطق دین، پیروی جاهل از عالم و عامی از فقیه و غیرمتخصص از متخصص نیز باید با هوشیاری و فهم باشد نه تقلید کورکورانہ، وگرنه این هم نتایج آسیب‌زای خاص خود را خواهد داشت. امیرمؤمنانؑ می‌فرماید: «یا کسی که مطیع حاملان حق است، اما بصیرتی ندارد، با نخستین شبهه و ایراد، شک در دل او پیدا می‌شود... اینها از رهبران دین نیستند، شبیه‌ترین موجودات به آنها چهارپایان هستند که برای چرا رها شده‌اند» (نهج البلاغه، ۱۴۱۴ق، حکمت ۱۴۷؛ امامی و آشتیانی، ۱۳۷۹، ص ۲۷۹-۲۸۱).

امام می‌فرماید: دین‌داران بی‌بصیرت رهبران دین نیستند؛ یعنی نمی‌توانند حافظ دینداری خود و دیگران باشند، تقلید کورکورانہ شخصیت انسانی افراد را نابود می‌کند، و هویتش را از بین می‌برد، فرد چنان تنزل می‌کند که شبیه‌ترین موجودات به او، چهارپایان چرنده هستند؛ یعنی حیوان انسان‌نما.

۱. راه انبیاء، روشن و در معرض شناخت و دید همگان است. «هَذِهِ سَبِيلِي»؛ ۲. پیمایندگان راه حق باید مواضع خود را با صراحت و بدون ترس بیان و اعلام کنند: «هَذِهِ سَبِيلِي»؛ ۳. دعوت رهبر باید به سوی خدا باشد، نه به سوی خود: «أَدْعُوا إِلَيَّ اللَّهُ»؛ ۴. رهبر باید بصیرت کامل داشته باشد: «عَلَى بَصِيرَةٍ»؛ ۵. مردم را چشم بسته و بدون آگاهی نباید به انجام کاری ترغیب کرد: «عَلَى بَصِيرَةٍ»؛ ۶. پیروان پیامبر باید هر کدام مبلغی باشند که با بصیرت و آگاهی مردم را به سوی خدا دعوت کنند (قرآنی، ۱۳۸۴، ج ۶، ص ۱۷۶).

تقلید کورکورانہ، یکی از آفت‌های بسیار بزرگ دینداری اجتماعی است. با عنایت به اینکه آیات بسیاری در قرآن انسان‌ها را به بصیرت، و خردورزی فرامی‌خواند، روشن است که شأن دین و دینداری، بصیرت و پیروی با اندیشه است. اگر تقلید ویرانگر، بر دینداری حاکم شود، شأن هدایتگری دین، که بر پایه‌های بصیرت بنا

خداوند در قرآن کریم می‌فرماید: «مِنْهُمْ أُمِّيُونَ لَا يَعْلَمُونَ الْكِتَابَ أَلَّا أَمَانِيٌّ وَ أَنْ هُمْ أَلَّا يَطْنُونَ» (بقره: ۷۸). این آیه در مقام مذمت عوام و بی‌سوادان یهود است که از علمای دین خود پیروی و تقلید می‌کردند. آنچه از آیه استفاده می‌شود این است: در معانی کتاب، و به دست آوردن هرچه، راه علمی دارد تقلید روا نیست، و اکتفا نمودن به پندار در امور دینی جایز نبود، و کتاب بر تمام مردم دلیل است، خواه عالم باشند و خواه نادان، در صورتی که راه آشنایی با آن برای او باز باشد، لازم است که بر معانی و مطالب آن تکیه گردد (طبرسی، ۱۳۶۰، ج ۱، ص ۲۳۰).

حدیث امام صادق علیه السلام درباره تقلید ممنوع

در ذیل آیه ۷۸ سوره «بقره»، این حدیث است که مردی به امام صادق علیه السلام گفت: عوام یهود راهی نداشتند، جز اینکه از علمای خود هرچه می‌شنوند قبول کنند و پیروی نمایند. اگر تقصیری هست متوجه علمای یهود است. چرا قرآن عوام را که چیزی نمی‌دانستند و فقط از علمای خود پیروی می‌کردند، مذمت می‌کند؟ چه فرقی بین عوام یهود و بین عوام ما هست؟ اگر تقلید و پیروی عوام از علما مذموم است، پس عوام ما نیز که از علمای ما پیروی می‌کنند، باید مورد مذمت قرار گیرند. امام صادق علیه السلام فرمود:

«بَيْنَ عَوَامِنَا وَ عُلَمَائِنَا وَ بَيْنَ عَوَامِ الْيَهُودِ وَ عُلَمَائِهِمْ فَرْقٌ مِنْ جِهَةٍ وَ سَوِيَّةٍ مِنْ جِهَةٍ: أَمَا مِنْ حَيْثُ اسْتَوَوْا فَإِنَّ اللَّهَ قَدْ ذَمَّ عَوَامَنَا بِتَقْلِيدِهِمْ عُلَمَائِهِمْ كَمَا قَدْ ذَمَّ عَوَامَهُمْ. وَ أَمَا مِنْ حَيْثُ افْتَرَقُوا فَلَا» (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۲، ص ۴۵۷)؛ میان عوام ما و عوام یهود از یک جهت برابری وجود دارد و از جهت دیگر فرق. اما برابری بدان جهت است که خدا عوام ما را به سبب تقلیدشان نکوهش کرده است، همان‌گونه که عوام ایشان را نکوهش کرده است. اما از آن نظر که فرق دارند، نه. آن شخص گفت: «ای فرزند رسول خدا (موضوع) را برایم روشن کن.» امام فرمود: «إِنَّ عَوَامَ الْيَهُودِ كَانُوا قَدْ عَرَفُوا عُلَمَاءَهُمْ بِالْكَذِبِ الصَّرَاحِ وَ بِأَكْلِ الْخُرَامِ وَ الرَّشَاءِ وَ بِتَغْيِيرِ الْأَحْكَامِ عَنْ وَاجِبِهَا بِالشَّفَاعَاتِ وَ الْعِنَايَاتِ وَ الْمَصَانِعَاتِ وَ عَرَفُوهُمْ بِالتَّعَصُّبِ الشَّدِيدِ الَّذِي يُفَارِقُونَ بِهِ أَدْيَانَهُمْ وَ أَنَّهُمْ إِذَا تَعَصَّبُوا أَرَأَوْا حَقُوقَ مَنْ تَعَصَّبُوا عَلَيْهِ وَ أُعْطُوا مَا لَا يَسْتَحِقُّهُ مَنْ تَعَصَّبُوا لَهُ مِنْ أَمْوَالِ غَيْرِهِمْ وَ ظَلَمُوهُمْ مِنْ أَجْلِهِمْ وَ عَرَفُوهُمْ يُفَارِقُونَ الْمُخْرَمَاتِ» (همان)؛ به تحقیق عوام یهود صریحاً از کذب

می‌گویی؟» گفت: «مگر او پدر فاطمه نیست؟» گفتیم: «فاطمه که بود؟» گفت: «زن پیغمبر و دختر عایشه و خواهر معاویه» گفتیم: «حکایت علی چگونه بود؟» گفت: «در جنگ حنین با پیغمبر صلی الله علیه و آله کشته شد» (مسعودی، ۱۳۶۰، ج ۲، ص ۳۶-۳۷).

این مردم مصداق واقعی این کلام امیرمؤمنان علی علیه السلام است که فرمود: «اتَّبَعُوا كُلَّ نَاعِقٍ» (نهج البلاغه، ۱۴۱۴ق، حکمت ۱۴۷؛ امامی و آشتیانی، ۱۳۷۹، ص ۲۷۸)؛ (دنبال هر صدایی می‌دوند). تقلید کورکورانه هویت انسان‌ها را نابود می‌کند، و آنها را به جایی می‌رساند که هر چیز نادرستی را می‌پذیرند، و اگر بزرگان، عالمان و حاکمانشان به معصیت خدا فرمان دادند، باز هم اطاعت می‌کنند. به این ترتیب، به اطاعت مخلوق گرفتار می‌شوند، و حال آنکه اطاعت کسی جز خدا جایز نیست. خداوند در مذمت همین عمل قوم یهود می‌فرماید:

«اتَّخَذُوا أَحْبَابَهُمْ وَ رُحَبَاءَهُمْ أَرْبَاباً مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ الْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَ مَا أَمْرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا إِلَهًا وَاحِدًا لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ سُبْحَانَهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ» (توبه: ۳۱)؛ (آنها) دانشمندان و راهبان خویش را معبودهایی در برابر خدا قرار دادند، و (همچنین) مسیح فرزند مریم را، در حالی که دستور نداشتند جز خداوند یکتایی را که معبودی جز او نیست، بپرستند، او پاک و منزّه است از آنچه همتایش قرار می‌دهند!

از امام باقر و امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمودند: به خدا آنان (برای احبار و رهبانان) نماز و روزه نخوانند، ولی آنها حرامی را برای آنها حلال کردند، و حلالی را حرام کردند و آنان نیز پیرویشان کردند، مقصود از اینکه می‌فرماید: «به جای خدای تعالی احبار و رهبان را ارباب خود گرفته‌اند»، این است که به جای اطاعت خدا احبار و رهبان را اطاعت می‌کنند و به گفته‌های ایشان گوش فرامی‌دهند، و بدون هیچ قید و شرطی ایشان را فرمان می‌برند، و حال آنکه جز خدای تعالی احدی سزاوار این قسم تسلیم و اطاعت نیست (طبرسی، ۱۳۶۰، ج ۱، ص ۷۱-۷۲).

«اطاعت بدون قید و شرط و بالاستقلال همان عبادت و پرستش است و مختص به خدای سبحان می‌باشد... و بر همین معنا دلالت می‌کند آیه شریفه «لَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ» (یس: ۶۰)؛ ای فرزندان آدم، آیا با شما پیمان نستیم که شیطان را نپرستید؟ زیرا مقصود از عبادت شیطان اطاعت اوست» (طباطبائی، ۱۳۷۴، ج ۹، ص ۳۲۷).

دریافتند، و دیدند آنان چون به زیان کسی تعصب ورزند او را از میان می‌برند و نابودش می‌کنند، هرچند مستحق احسان بود، و چون به سود کسی تعصب ورزند، به او احسان کنند و با اینکه به خواری و اهانت شایسته‌ترند. اگر این اعمال را در آنها حس کنند و باز هم چشم خود را ببندند و از آنها پیروی کنند، پس آنها هم مانند عوام یهودند که به سبب پیروی از علمای فاسق، خدا مذمتشان کرده است.

در منطق دین، چشم بسته دنبال کسی رفتن جایز نیست، تقلید کورگورانه آفتی است که به دینداری آسیب جدی وارد می‌کند.

پس معلوم می‌شود که تقلید ممدوح و مشروع، «سرسپردن» و چشم بستن نیست، چشم باز کردن و مراقب بودن است، و گرنه مسئولیت و شرکت در جرم است. بعضی از مردم خیال می‌کنند که تأثیر گناه در افراد یکسان نیست، در مردم عادی گناه تأثیر دارد و آنها را از تقوا و عدالت ساقط می‌کند، ولی در طبقه علما تأثیری ندارد، آنها یک نوع «کریت» و یک نوع «اعتصام» دارند، نظیر فرقی که بین آب قلیل و آب کثیر است که آب کثیر اگر به قدر کُر شود، دیگر از نجاست منفعل نمی‌شود. در صورتی که اسلام برای احدی کریت و اعتصام قائل نیست، حتی برای شخص پیغمبر اکرم ﷺ. چرا می‌گوید: «قُلْ إِنِّي أَخَافُ أَنْ عَصَيْتُ رَبِّي عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ» (انعام: ۱۵؛ زمر: ۱۳)؛ ای پیغمبر! بگو خود من نیز اگر معصیت کنم از عذاب روز بزرگ بیمناکم. چرا می‌فرماید: «لَسْتُ أَشْرَكَتُ لِيُخَبِّطَنَّ عَمَلُكَ» (زمر: ۶۵)؛ اگر نوعی شرک در کار تو وارد شود عملت تباه خواهد شد. همه اینها برای این تعلیم است که تبعیضی در کار نیست، کریت و اعتصامی برای احدی نیست» (مطهری، ۱۳۷۲، ج ۲، ص ۱۷۶).

امام صادق ﷺ در ادامه حدیث، بعد از بیان تقلید مذموم، تقلید ممدوح و مشروع را اینچنین بیان می‌فرماید:

«فَأَمَّا مَنْ كَانَ مِنَ الْفُقَهَاءِ صَائِنًا لِنَفْسِهِ حَافِظًا لِدِينِهِ مُخَالَفًا عَلَى هَوَاهُ مُطِيعًا لِأَمْرِ مَوْلَاهُ، فَلِلْعَوَامِ أَنْ يَقْلُدُوهُ، وَ ذَلِكَ لَا يَكُونُ إِلَّا بَعْضُ فُقَهَاءِ الشَّيْخَةِ لَا جَمِيعَهُمْ، فَإِنَّهُ مِنْ رَكِبٍ مِنَ الْقَبَائِحِ وَ الْفَوَاحِشِ مَرَاكِبَ فَسَقَةِ الْعَامَّةِ، فَلَا تَقْبَلُوا مِمَّا عَنْهُ شَيْئًا وَ لَا كَرَامَةً» (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۲، ص ۴۵۷)؛ و اما آن کس از علما که پاسدار نفس و حافظ دین و مخالف با هوای خود و فرمانبردار

علمای خود و اکل حرام و رشوه و تغییر احکام از واجبات آن با شفاعت و عنایت و تملق و چاپلوسی با خبر بودند و با تعصب شدیدی که آنان را از دینشان جدا کرده بود، ایشان را شناخته بودند و اینکه آنان، هرگاه تعصب بخرج دهند، حقوق همان‌ها که بر ایشان متعصب می‌شوند، زایل می‌سازند، و اموال را به ناروا دهند، و به خاطر همان‌ها بدیشان ظلم کردند، و نیک دانسته بودند که علمای ایشان دست به حرام می‌برند. «وَ اضْطَرُّوا بِمَعَارِفِ قُلُوبِهِمْ إِلَى أَنْ مَنْ فَعَلَ مَا يَفْعَلُونَهُ فَهُوَ فَاسِقٌ لَا يَجُوزُ أَنْ يُصَدِّقَ عَلَى اللَّهِ وَ لَا عَلَى الْوَسَائِطِ بَيْنَ الْخَلْقِ وَ بَيْنَ اللَّهِ» (همان)؛ و به ناچار با معارف قلوب (ر.ک: مطهری، ۱۳۷۲، ج ۲، ص ۱۷۶) خود به این نکته پی برده بودند، کسی که رفتارش مانند علمای ایشان باشد فاسق است، و جایز نیست به خاطر خدا تصدیق شود [قول او پیروی گردد]؛ و نه به عنوان واسطه میان خلق و خدا. ... «فَلِذَلِكَ ذَمُّهُمْ لَمَّا قَلَدُوا مَنْ قَدْ عَرَفُوهُ وَ مَنْ قَدْ عَلِمُوا أَنَّهُ لَا يَجُوزُ قَبُولُ خَبَرِهِ وَ لَا تَصْدِيقُهُ فِي حِكَايَتِهِ وَ لَا الْعَمَلُ بِمَا يُؤَدِّيهِ إِلَيْهِمْ عَمَّنْ لَمْ يُشَاهِدُوهُ وَ وَجِبَ عَلَيْهِمُ النَّظَرُ بِنَفْسِهِمْ فِي أَمْرِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ إِذْ كَانَتْ دَلَالَتُهُ أَوْضَحَ مِنْ أَنْ تَخْفَى وَ أَشْهَرَ مِنْ أَنْ لَا تَظْهَرَ لَهُمْ» (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۲، ص ۴۵۷)؛ پس به خاطر اینکه تقلید کسانی را نمودند که آنان را شناخته بودند و افرادی که دانسته بودند؛ قبول خبرشان، و تصدیق حکایتشان، و عمل به مطالبی که به ایشان می‌رسد از افرادی که ندیده‌اند جایز و روا نیست، و واجب است که به خودشان فرو رفته و درباره امر رسول خدا ﷺ نیک بیندیشند؛ چراکه دلایل آن حضرت آشکارتر از آن است که مخفی بماند، و مشهورتر از آن است که برایشان آشکار نگردد.

كَذَلِكَ عَوَامٌ أُمَّتًا إِذَا عَرَفُوا مِنْ فُقَهَائِهِمُ الْفَسْقَ الظَّاهِرَ وَ الْعَصِيَّةَ الشَّدِيدَةَ وَ التَّكَالِبَ عَلَى حُطَامِ الدُّنْيَا وَ حَرَامِهَا وَ إِهْلَاكَ مَنْ يَتَعَصَّبُونَ عَلَيْهِ وَ إِنْ كَانَ لِإِصْلَاحِ أَمْرِهِ مُسْتَحِقًّا وَ بِالتَّرْفُوفِ بِالْبِرِّ وَ الْإِحْسَانِ عَلَى مَنْ تَعَصَّبُوا لَهُ وَ إِنْ كَانَ لِلْإِدْلَالِ وَ الْإِهَانَةِ مُسْتَحِقًّا فَمَنْ قَلَدَ مِنْ عَوَامِنَا مِثْلَ هَؤُلَاءِ الْفُقَهَاءِ فَهُمْ مِثْلُ الْيَهُودِ الَّذِينَ ذَمَّهُمُ اللَّهُ بِالتَّقْلِيدِ لِمَنْ سَقَطَ فُقَهَائِهِمْ (همان، ص ۴۵۸)؛ و این چنین است عوام امت ما؛ هر گاه از علمای خود فسق ظاهر، و تعصب شدید و هجوم بر حطام دنیا و حرام آن را

امر خدا باشد، بر عوام واجب است که از او تقلید کنند و این جز در بعضی از فقیهان شیعه، نه همه آنان، نیست، پس هر کس از علما مرتکب کارهای زشت و قبیح شود، و به راهی برود که دیگر فقیهان فاسد رفتند، از او چیزی را که از ما نقل می‌کند نپذیرید، و حرمتی برایش قائل نباشید.

بنابراین، پیروی و تقلید در دینداری دو گونه است که فقط یک نوع آن؛ آن هم با توجه و بینش مشروع است، و تقلید کورکورانه ممنوع، و نابودکننده و مذموم است.

نمونه‌هایی از تقلید کورکورانه

الف. نمونه‌های قرآنی

در قرآن کریم، آیات بسیاری وجود دارد که از آفت تقلید کورکورانه یاد می‌کند، و آن را به عنوان یکی از موانع پذیرش دعوت پیامبران بیان نموده، می‌فرماید: در هیچ شهر و دیاری، پیش از تو پیامبری نفرستادیم، مگر اینکه گروهی گفتند: «ما پدران خود را بر آئینی یافتیم و به آنان اقتدا می‌کنیم».

۱. «بَلْ قَالُوا إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِم مُّهْتَدُونَ وَكَذَٰلِكَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ فِي قَرْيَةٍ مِّنْ نَّذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِم مُّقْتَدُونَ» (زخرف: ۲۳ و ۲۴)؛ نه، می‌گویند: پدرانمان را بر آئینی یافتیم و ما از پی آنها می‌روییم و این گونه در هیچ شهر و دیاری پیش از تو پیامبر انداز کننده‌ای نفرستادیم، مگر اینکه ثروتمندان مست و مغرور آن گفتند: «ما پدران خود را بر آئینی یافتیم و به آثار آنان اقتدا می‌کنیم».

۲. «وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ تَبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا أَلْفَيْنَا عَلَيْهِ ءِآبَاءَنَا أَوْ لَوْ كَانَ ءِآبَاؤُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ شَيْءً وَلَا يَهْتَدُونَ» (بقره: ۱۷۰)؛ و هنگامی که به آنها گفته شود: از آنچه خدا نازل کرده است، پیروی کنید! می‌گویند: «نه، ما از آنچه پدران خود را بر آن یافتیم، پیروی می‌نماییم». آیا اگر پدران آنها، چیزی نمی‌فهمیدند و هدایت نیافتند (باز از آنها پیروی خواهند کرد)؟!؛

مراد این است که اگر برای شما معلوم شود که پدران شما چیزی از آنچه معرفت به آن لازم است نمی‌دانستند آیا در این صورت شما از آنها پیروی خواهید کرد، یا از پیروی آنها صرف نظر خواهید نمود، وقتی که ثابت شد که باید از پیروی آنها در صورتی که گمراه باشند دست بردارید، پس معلوم و مسلم می‌گردد که لازم است از دلیل و برهان پیروی کنید

نه از پدران خود (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۲، ص ۱۶۲).

۳. «وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا إِلَىٰ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَ إِلَىٰ الرَّسُولِ قَالُوا حَسْبُنَا مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ ءِآبَاءَنَا أَوْ لَوْ كَانَ ءِآبَاؤُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ شَيْءً وَلَا يَهْتَدُونَ» (مائده: ۱۰۴)؛ و هنگامی که به آنها گفته شود: به سوی آنچه خدا نازل کرده، و به سوی پیامبر بیایید! می‌گویند: آنچه از پدران خود یافته‌ایم، ما را بس است! آیا اگر پدران آنها چیزی نمی‌دانستند، و هدایت نیافته بودند (باز از آنها پیروی می‌کنند)؟!؛

این آیه در ردّ مشرکان عرب جاهلی است. در آیه اشاره، به دلیل و منطق آنها در این تحریم‌های نابجا و بی‌مورد کرده است. در حقیقت، خلافت‌کاری‌ها و بت‌پرستی‌های آنها، از یک نوع بت‌پرستی دیگر به نام تسلیم بدون قید و شرط در برابر آداب و رسوم خرافی نیاکان سرچشمه می‌گرفت، گویا آنها تنها عنوان «نیاکان» و «پدران» را برای صحت و درستی عقیده و عادات و رسوم خود کافی می‌پنداشتند.

قرآن به صراحت به آنها پاسخ می‌گوید: «مگر نه این است که پدران آنها دانشی نداشتند و هدایت نیافته بودند» (أَوْ لَوْ كَانَ ءِآبَاؤُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ شَيْءً وَلَا يَهْتَدُونَ)؛ یعنی اگر نیاکانی که شما در عقیده و اعمالتان به آنها متکی هستید، دانشمندان و هدایت‌یافتگانی بودند، اقتباس و پیروی شما از آنان از قبیل تقلید «جاهل» از «عالم» بود، اما با اینکه خودتان می‌دانید آنها چیزی بیشتر از شما نمی‌دانستند و شاید عقب‌تر هم بودند. با این حال، کار شما مصداق روشن تقلید «جاهل» از «جاهل» است که در میزان عقل و خرد بسیار ناپسند می‌باشد؟ (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج ۵، ص ۱۰۵).

۴. «قَالُوا أَجِئْنَا لِنُلْفِتَنَّا عَمَّا وَجَدْنَا عَلَيْهِ ءِآبَاءَنَا وَ تَكُونُ لَكُمُ الْكِبْرِيَاءُ فِي الْأَرْضِ وَ مَا نَحْنُ لَكُمُ بِمُؤْمِنِينَ» (یونس: ۷۸)؛ گفتند: آیا آمده‌ای که ما را، از آنچه پدرانمان را بر آن یافتیم، منصرف سازی و بزرگی در روی زمین، از آن شما دو تن باشد؟ ما (هرگز) به شما ایمان نمی‌آوریم!

این آیه سخن فرعونیان زمان موسی ﷺ است. منظورشان از کبریا، ریاست و حکومت و گسترده شدن قدرت و نفوذ اراده است، و خواسته‌اند بگویند: شما دو تن منظورتان از دعوت دینی این است که آن را وسیله قرار دهید برای اینکه طریقه ما را که در سرزمین ما مستقر گشته باطل و بی‌اعتبار ساخته، طریقه جدیدی که خودتان مبتکر آن هستید، جایگزین طریقه ما کنید، و با اجرای آن در بین مردم و ایمان آوردن ما طبقه حاکم به شما و مطیع شدنمان برای شما کبریا و عظمتی در مملکت کسب کنید (طباطبائی، ۱۳۷۴، ج ۱۰، ص ۱۶۰).

در واقع، بت «سنت‌های نیاکان» و عظمت خیالی و افسانه‌ای آنها را پیش کشیدند تا افکار عامه را نسبت به موسی و هارون بدبین کنند که آنها می‌خواهند با مقدسات جامعه و کشور شما بازی کنند سپس ادامه دادند، دعوت شما به دین و آئین خدا دروغی بیش نیست، اینها همه دام است، و نقشه‌های خائنانه، برای اینکه در این سرزمین حکومت کنید. «وَتَكُونَنَّ لَكُمْ الْكِبْرِيَاءُ فِي الْأَرْضِ» (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج ۸، ص ۳۵۹).

۵. «وَ اٰتٰلُ عَلَيْهِمْ نَبَاً اٰرَٰهِيْمَ اِذْ قَالَ لِاَيِّهِ وَ قَوْمِهٖ مَا تَعْبُدُوْنَ قَالُوْا نَعْبُدُ اَصْنَامًا فَنَنْظِلُّ لَهَا مِنْ سَمٰوٰتِنَا مَقٰلًا هَلْ يَسْمَعُوْنَكُمْ اِذْ تَدْعُوْنَ اَوْ يَنْصُرُوْنَكُمْ اَوْ يَضُرُوْنَ قَالُوْا بَلْ وَجَدْنَا اٰبَاءَنَا كَذٰلِكَ يَفْعَلُوْنَ» (شعراء: ۷۴-۶۹) (همین مضمون در آیات ۵۲-۵۴ سوره انبیاء آمده است)؛ و بر آنان خبر ابراهیم را بخوان، هنگامی که به پدر و قومش گفت: چه چیز را می‌پرستید؟ گفتند: بت‌هایی را می‌پرستیم، و همه روز ملازم عبادت آنهایم. گفت: آیا هنگامی که آنها را می‌خوانید صدای شما را می‌شنوند؟! یا سود و زبانی به شما می‌رسانند؟ گفتند: ما فقط نیاکان خود را یافتیم که چنین می‌کنند. این گفت‌وگوی حضرت ابراهیم با عمو و قومش است که از تقلید کورگورانه سخن می‌گویند: «در اینجا بت‌پرستان چون دلیلی برای عبادت بتها نداشتند، به تقلید کردن از ابا و اجدادشان اعتراف کردند و در بی‌آبرویی اهل تقلیدهای کورگورانه همین بس که بت‌پرستان از جمله آنها می‌باشند» (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۴، ص ۱۵۵)؛ خدا از زبان حضرت ابراهیم می‌فرماید: «مسلماً هم شما و هم پدرانتان، در گمراهی آشکاری بوده‌اید!» «قَالَ لَقَدْ كُنْتُمْ اٰتَمًا وَّ اٰبَاؤُكُمْ فِي ضَلٰلٍ مُّبِيْنٍ» (انبیاء: ۵۳).

۶. «قَالُوْا يَا صٰلِحُ قَدْ كُنْتَ فَيِّنًا مَّرْجُوًّا قَبْلَ هٰذَا اَتَنْهٰنَا اَنْ نَّعْبُدَ مَا يَعْبُدُ اٰبَاؤُنَا وَّ اِنَّا لَفِي شَكٍّ مِّمَّا تَدْعُوْنَ اِلَيْهِ مُرِيْبٍ» (هود: ۶۲)؛ گفتند: ای صالح! تو پیش از این، مایه امید ما بودی! آیا ما را از پرستش آنچه پدرانمان می‌پرستیدند، نهی می‌کنی؟! درحالی‌که ما، در مورد آنچه به سوی آن دعوتمان می‌کنی، در شک و تردید هستیم! قوم صالح هم به این آفت تقلید نابودکننده گرفتار بودند، و سرانجام، کارشان نابودی با عذاب الهی شد.

۷. «مَّا سَمِعْنَا بِهٰذَا فِيْ اٰبَائِنَا الْاَوَّلِيْنَ» (مؤمنون: ۲۴)؛ ما چنین چیزی را هرگز در نیاکان خود نشنیده‌ایم! جمعیت اشرافی و مغرور از قوم نوح که کافر بودند گفتند: این مرد جز بشری همچون شما نیست که می‌خواهد بر شما برتری جوید. اگر خدا می‌خواست شما بگردید در دنیا اگر کتابی پیدا کردید که به اندازه قرآن روی این نکته تکیه کرده باشد که تقلید از گذشتگان انسان را به خطا می‌اندازد، [به ما بگویند] من یک وقت قرآن را استقصا کردم دیدم راجع به همه پیغمبران [نفسی تقلید نقل شده است]. قرآن احتجاجات پیغمبران را نقل نموده است. می‌بینیم منطق‌ها مختلف است... ولی امری که همه بالاتفاق درباره آن صحبت کرده‌اند، غیر از مبدأ و معاد، مسئله تقلید است... همه پیغمبران که قرآن از آنها نقل می‌کند، تقلید را نفی کرده‌اند... چون بالای عمومی بوده، چون واقعاً یکی از چیزهایی که بشر را به خطا می‌اندازد این است: انسان تمایل دارد که فکر کند آنچه گذشتگان ما گفته‌اند صحیح است؛ چون چنین تمایلی دارد، آن را می‌پذیرد بعد برایش دلیل می‌تراشد، دلیل‌های ساختگی که برای انسان علم هم ایجاد نمی‌کند. اگر همان زنجیر پیروی از گذشتگان را پاره کند و به آن عقل فطری خدادادی خودش اعتماد نماید و خودش را از هر گونه غرض و مرضی دور کند آن وقت می‌فهمد که آنچه گذشتگان گفته‌اند صحیح است یا باطل، یا نیمی از آن صحیح و نیمی باطل است (مطهری، ۱۳۷۲، ج ۴، ص ۴۹۱).

برگرزیده‌ای از آیات مربوط به موضوع نفی تقلید در اینجا بیان شد (اعراف: ۲۸؛ انبیاء: ۵۳ و ۵۲؛ لقمان: ۲۱؛ صافات: ۶۹ و ۷۰). نص قرآن به تفصیل به بیان این آفت و بالای عمومی و آسیب‌زا پرداخته است. همچنین روایات متعددی، با بیان این آفت، ما را از آسیب‌های آن برحذر می‌دارد که به برخی از آنها در ذیل اشاره می‌شود.

ب. نمونه‌های حدیثی

احادیث زیادی ما را از تقلید بدون اندیشه نهی کرده است. گرچه آنها در موضوعات مختلفی بیان شده‌اند، اما در همه آنها نقطه مشترکی نمایان است. ما در اینجا به اجمال به برخی از آن روایات اشاره می‌کنیم:

امام موسی علیه السلام به فضل بن یونس فرمود:

«أَبْلَغُ خَيْرًا وَ قَلَّ خَيْرًا وَ لَا تَكُنْ إِمَّةً قُلْتَ وَ مَا الْإِمَّةُ؟ قَالَ لَا تَقُلْ أَنَا مَعَ النَّاسِ وَ أَنَا كَوَاحِدٍ مِنَ النَّاسِ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وآله قَالَ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا هُمَا نَجْدَانِ نَجْدُ خَيْرٍ وَ نَجْدُ شَرٍّ فَلَا يَكُنْ نَجْدُ الشَّرِّ أَحَبَّ إِلَيْكُمْ مِنْ نَجْدِ الْخَيْرِ» (ابن شعبه حرانی، ۱۴۰۴ق، ج ۱، ص ۴۱۳؛ مفید، ۱۴۱۳ق، ص ۲۳۲؛ مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۷۵، ص ۳۲۵)؛ خیر برسان و خیر بگو و ائمه مباحث عرض کردم: «ائمه» چیست؟ فرمود: مگو من با مردم و چون یکی از مردم؛ یعنی هم رنگ همه و ابن الوقت مباحث زیرا پیامبر صلى الله عليه وآله فرمود: ای مردم همانا دو راه مشخص وجود دارد: راه خیر و راه شر. نباید راه شر نزد تو محبوب‌تر از راه خیر باشد.

پیامبر اکرم صلى الله عليه وآله فرمودند: «أَعْدُ عَالِمًا أَوْ مُتَعَلِّمًا وَ لَا تَكُنْ إِمَّةً» (ابن اثیر جزری، ۱۳۶۷، ج ۱، ص ۶۷)؛ صبح کن درحالی که عالم هستی یا دانش آموز و اما ائمه نباش. [معه یعنی] کسی که صاحب رأی و نظر نیست، پس او از هر صاحب نظری پیروی می‌کند (همان).

علامه مجلسی در باب ۱۴، (کسی که أخذ علم از او جایز است و کسی که جایز نیست، و مذمت تقلید، و نهی از متابعت غیرمعصوم و جواز رجوع به روایان اخبار و فقهاء صالح)، از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند، به یکی از اصحابش توصیه فرمود: «لَا تَكُونْ إِمَّةً تَقُولُ أَنَا مَعَ النَّاسِ وَ أَنَا كَوَاحِدٍ مِنَ النَّاسِ» (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۲، ص ۸۲)؛ [اینکه] بگویی: من با مردم و من همانند یکی از مردم (هرچه دیگران گفتند و کردند من هم همان می‌کنم).

امیرمؤمنان علی علیه السلام در کلام حکیمانه‌ای به کمیل بن زیاد فرمودند: «مردم سه گروه هستند: اول علمای الهی، دوم دانش‌طلبانی که در راه نجات دنبال تحصیل علمند، و سوم احمقان بی‌سروپا که دنبال هر صدایی می‌دوند و با هر بادی حرکت می‌کنند» (نهج البلاغه، ۱۳۷۹، ص ۲۷۸، حکمت ۱۴۷).

همان گونه که در کلام رسول اکرم صلى الله عليه وآله و امیرمؤمنان علی علیه السلام مشاهده می‌کنیم، راه نجات و سعادت، منحصر در دو راه است، و راه سوم (تقلید کورکورانه)، راه گمراهی و نابودی است.

در جنگ جمل حارث بن حوت از باران امیرمؤمنان علی علیه السلام وقتی در مقابل امام، طلحه، زبیر و عایشه را دید، در دلش گفت: چگونه ممکن است افراد خوش سابقه‌ای همچون طلحه، زبیر و عایشه، بر خطا و باطل باشند، شک کرده و از امیرمؤمنان علیه السلام سؤال کرد: آیا ممکن است زبیر، طلحه و عایشه بر باطل اتفاق و اجتماع کنند؟ امام علیه السلام فرمود:

«إِنَّكَ لَمَلْبُوسٌ عَلَيْكَ، إِنَّ الْحَقَّ وَ الْبَاطِلَ لَا يُعْرِفَانِ بِأَقْدَارِ الرَّجَالِ، أَعْرِفِ الْحَقَّ تَعْرِفِ أَهْلَهُ، وَ اعْرِفِ الْبَاطِلَ تَعْرِفِ أَهْلَهُ» (حجازی و دیگران، ۱۳۶۴، ص ۲۶۴)؛ تو سخت در اشتباهی (یا امر بر تو مشتبه شده است). حق و باطل با قدر (بزرگی) و معیار شخصیت‌ها شناخته نمی‌شوند، حق را بشناس [تا] اهلش را بشناسی، و باطل را بشناس [تا] اهلش را بشناسی؛ یعنی وقتی تو با شکت در دلت قبول کردی که مقیاس حق و باطل بزرگی شخصیت افراد است، پس ظن در بزرگی شخصیت افراد معیار حقانیت می‌شود. اما بعکس عمل کن، اول حق را بشناس تا اهلش را بشناسی، و باطل را بشناس تا اهلش را بشناسی. به این روش شخصیت افراد تو را به شک نمی‌اندازد. ای حارث! تو زیر پای خود را دیدی، اما به پیرامونت نگاه نکردی، پس سرگردان شدی تو حق را نشناختی تا بدانی که اهل حق چه کسانی می‌باشند؟ و باطل را نیز نشناختی تا باطل‌گرایان را بدانی. حارث گفت: من و سعد بن مالک، و عبدالله بن عمر، از جنگ کنار می‌رویم. امام فرمود: همانا سعد و عبدالله بن عمر، نه حق را یاری کردند، و نه باطل را خوار ساختند» (نهج البلاغه، ۱۳۷۹، ص ۶۹۲، حکمت ۲۶۲).

این آفت خانمان سوز، همه زمان‌ها بوده و امروزه هم وجود دارد. نمونه‌های بسیاری را می‌توان نام برد، که در عصر ما، آسیب‌های زیادی به جامعه دینی و دین‌داران وارد کرده است؛ چه بسیار افرادی که هوادار شخصیتی یا گروهی یا سازمان یا حزبی می‌شوند، و بدون تفکر به آنان دلبسته و از آنان پیروی می‌کنند و زمانی که آن گروه یا شخص به عللی منحرف می‌شود، آنها نیز منحرف می‌شوند. مثل گروهک فرقان، فرقه مجاهدین خلق (منافقین)، انجمن حجتیه و... و گروه‌ها و فرقه‌های درویشی هم، این گونه‌اند. چنانچه پس از انحراف، در مرتکب شدن به محرمات مسلم دین اسلام، هیچ منع و ایایی ندارند. ارتکاب به قتل، فتنه، فساد، دروغ، تهمت، از بین بردن آبروی مؤمنان و... برایشان آسان می‌شود.

از این جهت که همیشه اشخاصی در جوامع اسلامی و امت اسلام

شخصیت فکری و عقلانی پیدا بشود؛ یعنی قوه تجزیه و تحلیل در مسائل پیدا بشود، یک مطلب اساسی است؛ یعنی در همین آموزش‌ها و تعلیم و تربیت‌ها در مدرسه‌ها وظیفه معلم بالاتر از اینکه به بچه یاد می‌دهد، این است که کاری بکند که قوه تجزیه و تحلیل او قدرت بگیرد، نه اینکه فقط در مغز وی معلومات بریزد (مطهری، ۱۳۷۲، ج ۲۲، ص ۵۲۷).

امام سجاده^ع در نیایشی در مسیر تربیت فرزندان، از خدا چنین یاری می‌طلبند: «اللَّهُمَّ... وَ أَعِنِّي عَلَى تَرْبِيَتِهِمْ وَ تَأْدِيبِهِمْ» (صحیفه سجادیه، ۱۳۷۶، ص ۱۲۰)؛ خدایا... و مرا بر تربیتشان و تأدیب آنها یاری فرما!

۲. شخصیت زدگی

علاقه شدید به شخصیتی که فرد او را به عنوان شخصیتی آرمانی در ذهن خود پذیرفته است، آرزوی رسیدن به او را داشته و به آن نمی‌رسد، موجب می‌شود او را به عنوان شخصیتی کامل قبول کرده، بی‌نقص ببیند. بنابراین چشم بسته سعی می‌کند مثل او باشد. دنبال او حرکت می‌کند. حتی ممکن است رفتار و گفتار او را ناخودآگاه تقلید کند، از اینکه دنباله‌روی اوست، خرسند است. مثل کسانی که شیفته بعضی هنرپیشه‌ها، خوانندگان و ورزشکاران شده‌اند، و عقل و هوش از سرشان می‌برند، ظاهر و اعمال خود را شبیه آنان می‌کنند.

این جریان نه‌تنها امروزه هست، بلکه در تاریخ گذشتگان هم بوده است، مثل مریدهایی که خود را شبیه مراد خود می‌کردند و مثل افرادی از قوم موسی^ع که با دیدن قارون آرزوی مثل او شدن را داشتند: «فَخَرَجَ عَلَى قَوْمِهِ فِي زِينَتِهِ قَالَ الَّذِينَ يُرِيدُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا يَا لَيْتَ لَنَا مِثْلَ مَا أُوتِيَ قَارُونُ إِنَّهُ لَكُوْهُ عَظِيمٌ» (قصص: ۷۹)؛ آراسته به زیورهای خود به میان مردمش آمد. آنان که خواستار زندگی دنیوی بودند، گفتند: ای کاش آنچه به قارون داده شده، ما را نیز می‌بود که او سخت برخوردار است. آرزوی قارون شدن، آرزوی دنیاپرستان کم‌خرد است (قرآنی، ۱۳۸۴، ج ۹، ص ۹۷).

گاهی مسئله شخصیت‌گرایی ریشه‌دارتر است، و حتی افراد به ظاهر فهمیده و عالم را هم به ورطه خطر و نابودی می‌کشاند. شهید مطهری به این مسئله پرداخته، می‌نویسد:

یکی دیگر از موجبات لغزش اندیشه، گرایش به شخصیت‌هاست. شخصیت‌های بزرگ تاریخی یا معاصر از نظر عظمتی که در نفوس دارند بر روی اندیشه و تصمیم

وجود دارند که به مقامات بزرگ سیاسی و گاهی دینی می‌رسند، و توجه همگان را به خود جلب می‌کنند و افراد به آنها گرایش پیدا می‌کنند، و سپس به انحراف کشیده می‌شوند یا انحرافشان آشکار می‌گردد. با آموختن آموزه‌های ناب اسلامی و عمل به آنها، می‌توان خود را در برابر این آفت نابودکننده واکسینه کرد؛ چراکه پیشوایان دین معیار تشخیص را به ما نشان داده‌اند. امیرمؤمنان علی^ع در کلامی روشنگر فرمودند: «إِنَّ دِينَ اللَّهِ لَا يُعْرَفُ بِالرِّجَالِ بَلْ بِآيَةِ الْحَقِّ وَالْآيَةُ الْعَلَامَةُ فَاعْرِفِ الْحَقَّ تَعْرِفْ أَهْلَهُ يَا حَارِثُ إِنَّ الْحَقَّ أَحْسَنُ الْحَدِيثِ وَالصَّادِعَ بِهِ مُجَاهِدٌ» (حرعاملی، ۱۴۰۹، ج ۲۷، ص ۱۲۴)؛ دین خدا به مردان شناخته نمی‌شود، بلکه به نشانه حق شناخته می‌شود. پس حق را بشناس تا اهل آن را بشناسی. ای حارث! حق نیکوترین سخن است، و هر کس آن را آشکارا بگوید مجاهد است.

عوامل و انگیزه‌های تقلید کورکورانه

۱. عدم بلوغ فکری

هر انسانی برای رسیدن به کمال، نیاز به تربیت جسم، روح و عقل خود دارد. همه ادیان الهی و قوانین شرع مقدس، همین هدف تربیت انسان را تعقیب می‌کنند. تلاش آنها برای رسیدن به این هدف و مقصد ارزشمند است. پس هر کس همت و تلاش خود را تنها معطوف به اصلاح بدن خود نماید، و از تربیت و رشد فکری باز ماند، اگرچه به بزرگسالی برسد، در واقع از لحاظ فکری نابالغ است. به همین دلیل، همیشه در زندگی پیرو دیگران و بدون اندیشه، به دنبال دیگران می‌رود، اعم از اینکه دیگران در مسیر حق باشند، یا باطل!

راه مبارزه با این نوع تقلید، تربیت و بالا بردن سطح بصیرت، فکر و فرهنگ افراد جامعه است. لازم است افراد در تربیت خود تلاش کنند، و مربیان، و نهادهای تربیتی و حکومت‌ها در این راه باید تلاش مضاعف نمایند. و البته تربیت و آموزش اصولی و درست، شهید مطهری می‌نویسد:

یک وقت یک خارجی آمده بود کرج. با یک دهاتی روبه‌رو شد. این دهاتی خیلی جواب‌های نغز و پخته‌ای به او می‌داد. هر سؤالی که می‌کرد، خیلی عالی جواب می‌داد. بعد او گفت که تو اینها را از کجا می‌دانی؟ گفت: «ما چون سواد نداریم فکر می‌کنیم.» این خیلی حرف پرمعنایی است: آن که سواد دارد، معلوماتش را می‌گوید. ولی من فکر می‌کنم. و فکر خیلی از سواد بهتر است. این مسئله که باید در افراد و در جامعه رشد

بر آن یافتیم، پیروی می‌نماییم. آیا اگر پدران آنها، چیزی نمی‌فهمیدند و هدایت نیافتند (باز از آنها پیروی خواهند کرد؟)!

۴. علاقه شدید به نیاکان و پیشینیان

در آیات قرآن بسیار می‌بینیم که خدا از زبان مخالفان انبیاء بیان می‌کند، این گروه‌ها علت عدم پذیرش دعوت‌های حق انبیاء را تبعیت از نیاکان و پیشینیان عنوان کرده‌اند.

از موضوعاتی که در زمان جاهلیت به شدت رائج بود و به همین دلیل در آیات مختلفی از قرآن منعکس است مسئله افتخار به نیاکان و احترام بی‌قید و شرط و تا سرحد پرستش، در برابر آنان و افکار و عادات و رسوم آنها بود. این موضوع اختصاصی به عصر جاهلیت نداشت. امروز هم در میان بسیاری از ملت‌ها وجود دارد، و شاید یکی از عوامل اصلی اشاعه و انتقال خرافات از نسلی به نسل دیگر محسوب

می‌شود. گویا «مرگ» یک نوع مصونیت و قداست برای گذشتگان ایجاد می‌کند و آنها را در هاله‌ای از احترام و تقوا فرو می‌برد! شک نیست که روح قدردانی و رعایت اصول انسانی ایجاب می‌کند که پدران و اجداد و نیاکان محترم شمرده شوند. اما نه به این معنی که آنها را معصوم از خطا و اشتباه بدانیم، و از نقد و بررسی افکار و آداب آنها خودداری کنیم، و از خرافات آنها کورکورانه تبعیت نماییم؛ زیرا این عمل در واقع یک نوع بت‌پرستی و منطق جاهلی است، بلکه باید در عین احترام به حقوق و افکار و سنت‌های مفیدشان، سنن غلط آنها را به شدت درهم شکست، بخصوص اینکه نسل‌های آینده بر اثر گذشت زمان و پیشرفت علم و دانش و تجربیات بیشتر، معمولاً از نسل‌های پیشین داناتر و باهوش‌ترند، و هیچ خردی اجازه تقلید «کورکورانه» از گذشتگان را نمی‌دهد. عجب این است که بعضی از دانشمندان و حتی اساتید دانشگاه را می‌بینیم که از این نقطه ضعف، بر کنار نمانده و گاهی با کمال شگفتی به خرافات مضحکی همچون پریدن از روی آتش در روزهای آخر سال تن در می‌دهند و میل دارند آتش پرستی نیاکان را به نوعی زنده کنند و در حقیقت، منطقی جز منطق اعراب زمان جاهلیت ندارند (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج ۵، ص ۱۰۶ و ۱۰۷).

اراده دیگران اثر می‌گذارند، و در حقیقت، فکر و اراده دیگران را تسخیر می‌کنند. دیگران آنچنان می‌اندیشند که آنها می‌اندیشند و آنچنان تصمیم می‌گیرند که آنها می‌گیرند؛ دیگران در مقابل آنها استقلال فکر و اراده خود را از دست می‌دهند (مطهری، ۱۳۷۲، ج ۲، ص ۷۰).

قرآن کریم ما را دعوت به استقلال فکری می‌کند و پیروی‌های کورکورانه از بزرگان و شخصیت‌ها را موجب شقاوت ابدی می‌داند. از این رو، از زبان مردمی که به خاطر پیروی از بزرگان و شخصیت‌ها گمراه شده‌اند، نقل می‌کند که در قیامت می‌گویند: «رَبَّنَا إِنَّا أَطَعْنَا سَادَتَنَا وَ كُبْرَاءَنَا فَأَضَلُّونَا السَّبِيلًا» (احزاب: ۶۷) (پروردگارا! ما بزرگان و اکابر خویش را پیروی و اطاعت کردیم و در نتیجه، ما را گمراه ساختند). چنین تأثیرپذیری در افرادی وجود دارد که ارزش‌ها را نشناخته و به بلوغ اندیشه نرسیده‌اند.

۳. گذشته‌نگری و سنت‌گرایی

رشد انسان در طول زمان رخ می‌دهد، و همیشه چیزهایی بوده که گذشتگان پیش از نسل‌های نو بدان رسیده‌اند. از سوی دیگر، عظمت برخی شخصیت‌های پیشین، نسل جدید را در یک تبعیت محض و جمود بر گفته‌ها و فهم آنها گرفتار می‌کند و گمان بر اینکه، نمی‌شود فهمی بالاتر از فهم فلان شخصیت باشد، فکرها را تسخیر می‌کند. و این همان آفتی است که دامنگیر اندیشه، رشد و کمال می‌شود. بهره بردن از اندیشه‌های گذشتگان، تا جایی درست است که موجب جمود فکری و مانع تفکر مستقل و آزادانه نگردد.

شهید مطهری درباره سنت‌گرایی می‌نویسد:

انسان به حکم طبع اولی خود هنگامی که می‌بیند یک فکر و عقیده خاص مورد قبول نسل‌های گذشته بوده است خود به خود بدون آنکه مجالی به اندیشه خود بدهد آن را می‌پذیرد. قرآن یادآوری می‌کند که پذیرفته‌ها و باورهای گذشتگان را مادام که با معیار عقل نسنجیده‌اید نپذیرید. در مقابل باورهای گذشتگان استقلال فکری داشته باشید (مطهری، ۱۳۷۲، ج ۲، ص ۶۹).

خداوند در قرآن کریم می‌فرماید: «وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا أَلْفَيْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أَوْلُوْا كَانُوا هُمْ لَا يَعْقِلُونَ شَيْئاً وَ لَا يَهْتَدُونَ» (بقره: ۱۷۰)؛ و هنگامی که به آنها گفته شود: از آنچه خدا نازل کرده است، پیروی کنید! می‌گویند: نه، ما از آنچه پدران خود را

۵. تعصب و گروه‌گرایی

گرایش به فرد یا گروه خاص، و یا تعصب به چیزی یا کسی یا گروهی، موجب می‌شود که انسان چشم و گوش بسته و کورکورانه، پیروی از اشخاص و گروه‌ها و اعمال و رفتار آنها نماید، بدون اینکه به درستی و نادرستی کارش توجه کند. از استقلال فکری، تحقیق و تحلیل مسایل بهره نبرد و در بند تمایل و علاقه خود، به حزب یا اشخاص مورد علاقه خود گرفتار آید و این خود یکی از آفات دینداری است.

نتیجه‌گیری

تقلید یعنی پیروی از دیگری در قول و فعل، بر دو قسم است: ممنوع و مشروع. یک نوع تقلید به معنای پیروی کورکورانه از محیط و عادت که البته ممنوع است. در قرآن در مذمت آن آمده است: «وَأَنَا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ آثَارِهِمْ مُقْتَدُونَ» (زخرف: ۲۳). با توجه به قرآن و حدیث امام صادق علیه السلام به دست آمد که شأن دین و دینداری، بصیرت و پیروی با اندیشه است. اگر تقلید ویرانگر بر دینداری حاکم شود، شأن هدایتگری دین، که بر پایه‌های بصیرت بنا شده، و شأن دینداری که بر پایه پیروی آگاهانه است، به شدت آفت‌زده گشته، دینداری آسیب اساسی می‌بیند، و زمینه‌ای می‌شود که با بی‌تقوایی بزرگان قوم، مردم در اموری به اطاعت مخلوق کشیده شوند که معصیت خالق است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و پیروان حقیقی او، به بصیرت می‌خوانند، نه جهالت، و به اطاعت آگاهانه می‌خوانند، نه تقلید کورکورانه. پیامبر با یقین و معرفت، به توحید، حق و عدالت می‌خواند، نه بر اساس تقلید از گذشتگان. عوامل و انگیزه‌هایی که موجب تقلید کورکورانه‌اند و دوری از آنها ضروری است، عبارتند از: ۱. عدم بلوغ فکری؛ ۲. شخصیت‌زدگی (شیفته و مجذوب شخصیت‌ها شدن)؛ ۳. گذشته‌نگری و سنت‌گرایی؛ ۴. علاقه شدید به نیاکان و پیشینیان؛ ۵. تعصب و گروه‌گرایی.

همیشه اشخاصی در جوامع اسلامی، به مقامات بزرگ سیاسی و گاهی دینی می‌رسند، و توجه همگان را به خود جلب می‌کنند و افراد به آنها گرایش پیدا می‌کنند، و بعد به انحراف کشیده می‌شوند، یا انحرافشان آشکار می‌گردد. با آموختن آموزه‌های ناب اسلامی و عمل به آنها، می‌توان خود را در برابر این آفت نابودکننده واکسینه کرد؛ چراکه پیشوایان دین معیار تشخیص را به ما نشان داده‌اند.

منابع.....

- نهج البلاغه*، ۱۴۱۴ق، تصحیح صبحی صالح، قم، هجرت.
- نهج البلاغه*، ۱۳۷۹، ترجمه محمد دشتی، چ دوم، قم، مشهور.
- صحیفه سجاده*، ۱۳۷۶، قم، الهادی.
- ابن اثیر جزری، مبارک‌بن محمد، ۱۳۶۷، *النهایة فی غریب الحدیث و الأثر*، چ چهارم، قم، اسماعیلیان.
- ابن شعبه حرانی، حسن بن علی، ۱۴۰۴ق، *تحف العقول*، قم، جامعه مدرسین.
- ابن منظور، محمد بن مکرّم، ۱۴۱۴ق، *لسان العرب*، تحقیق جمال‌الدین میردامادی، بیروت، دارالفکر.
- امامی، محمدجعفر و محمدرضا آشتیانی، ۱۳۷۹، *ترجمه و شرح نهج البلاغه*، چ دوازدهم، قم، مدرسه امام علی بن ابیطالب.
- پاینده، ابوالقاسم، ۱۳۸۲، *نهج الفصاحه*، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- حجازی، فخرالدین و دیگران، ۱۳۶۴، *کاوشی در نهج البلاغه (مقالات کنگره سوم)*، قم، بنیاد نهج البلاغه.
- حرعاملی، محمد بن حسن، ۱۴۰۹ق، *وسائل الشیعه*، قم، مؤسسه آل‌البیت علیهم السلام.
- راغب اصفهانی، حسین بن محمد، ۱۴۱۲ق، *مفردات*، بیروت، دارالقلم.
- طباطبائی، سیدمحمدحسین، ۱۳۷۴، *المیزان فی تفسیر القرآن*، ترجمه سیدمحمدباقر موسوی همدانی، چ پنجم، قم، جامعه مدرسین.
- طبرسی، احمد بن علی، ۱۳۶۰، *الاحتجاج*، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- طبرسی، فضل بن حسن، ۱۳۷۲، *مجمع البیان*، تهران، فراهانی.
- طریحی، فخرالدین، ۱۳۷۵، *مجمع البحرین*، تحقیق احمد حسینی اشکوری، چ سوم، تهران، مرتضوی.
- فیومی، احمد بن محمد، ۱۴۱۴ق، *المصباح المنیر*، قم، دارالهیجره.
- قرائتی، محسن، ۱۳۸۴، *تفسیر نور*، چ چهاردهم، تهران، مرکز فرهنگی درس‌هایی از قرآن.
- مجلسی، محمدباقر، ۱۴۰۳ق، *بحار الانوار*، چ دوم، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
- مسعودی، علی بن حسین، ۱۳۶۰، *مروج الذهب و معادن الجوهر*، ترجمه ابوالقاسم پاینده، چ دوم، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- مطهری، مرتضی، ۱۳۷۲، *مجموعه آثار*، چ دوم، تهران، صدرا.
- مفید، محمد بن محمد بن نعمان، ۱۴۱۳ق، *الأمالی*، تصحیح حسین استادولی و علی اکبر غفاری، قم، کنگره شیخ مفید.
- مکارم شیرازی، ناصر، ۱۳۷۴، *تفسیر نمونه*، تهران، دارالکتب الاسلامیه.